

فصلنامه‌ی مطالعات تاریخ ایران اسلامی

سال اول - شماره دوم - تابستان ۱۳۹۱

باستان‌گرایی در اندیشه و شعر امیر معزی*

امامعلی شعبانی**

استادیار دانشگاه اراک

آتنا انصاری

کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی

چکیده

باستان‌گرایی یکی از ویژگی‌های تاریخ ایران در عصر سلجوقی است. در این عصر، احیای جلوه‌های باستانی ایران در ابعاد و زمینه‌های مختلف سیاسی، نظامی، اداری، اجتماعی و نیز هنری و معماری در دستور کار قرار گرفت. سلجوقیان و متفکران پیرامون آنان - به ویژه امیر الشعراپی چون معزی - نقش اساسی در این رخداد تحول‌آفرین ایفا کردند. شاعر دربار سلجوقی به دلایل وابستگی شخصی و مصالح سیاسی حاکمیت، توانست با زبان نافذ شعر و ادب و با توجه به موانع و محدودیتها، نقش مهمی در احیای فرهنگ ایران باستان داشته باشد. بنا بر این دیوان شعر او را می‌توان از سیاسی‌ترین متون ادبی این دوره و زبان‌گویای حاکمیت سلجوقی و نیز انعکاسی از سیاست باستان‌گرایانه این حکومت قلمداد نمود. تئوریزه کردن فره ایزدی باستانی ایران و مطابقت آن با ترکان سلجوقی و در نتیجه کسب مشروعیت برای آنان، شبیه‌سازی سلاطین سلجوقی با سلاطین خوشنام تاریخ ایران باستان، پرداخت به جشن‌ها و اعیاد باستانی، توجه به داستان‌های کهن ایرانی، احیای نمادها و سمبل‌های پر مفهوم باستانی و ... از مهمترین محورهای باستان‌گرایی در دیوان اشعار معزی به شمار می‌رود.

واژگان کلیدی

باستان‌گرایی، سلجوقی، معزی، اندیشه، شعر

* - تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۳/۰۸ تاریخ تصویب: ۱۳۹۲/۱۰/۲۸

** - نشانی پست الکترونیکی نویسنده: shabani.2009@gmail.com

مقدمه

باستان‌گرایی یکی از خصیصه‌های تاریخ ایران عصر سلجوقی است. جلوه‌های باستانی ایران - به ویژه از دوره ساسانی - در ابعاد و عرصه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی، اداری، هنری، معماری و... بنا به دلایل مختلف، بار دیگر و البته با صبغه اسلامی یا حداقل به شرط عدم تضاد و تناقض با شرایع اسلامی احیاء گردید. شاید به همین علت است که از این دوره و در منابع تاریخی به «عصر بازتولید امپراتوری ساسانی» یاد می‌شود. ترکان سلجوقی، اگر چه نخست سعی بر استیلای افکار و عقاید خود بر ایرانیان داشتند، لیکن در نهایت برای کسب مشروعیت ملی که البته فاقد آن بودند و از منظر ایرانیان به عنوان قومی بیگانه نگریده می‌شدند، مجبور به پیروی از باورهای کهن ایران باستان و در زمینه‌های مختلف شدند. برخی از آنان - به خصوص سلاجقه روم - نیز بعدها به فرهنگ و تمدن کهن ایران علاقه نشان دادند و خود در ترویج و تبلیغ آن مؤثر واقع شدند. البته نبایستی جذابیت تمدنی ایران را در کنار حضور کاربدستان و مشاوران دانشمند ایرانی دربار سلجوقیان در ایجاد چنین حسی نسبت به فرهنگ و تمدن ایرانی بی تأثیر دانست.

از سوی دیگر نبایستی از این نکته غفلت کرد که هر قوم یا ملتی علائق، سلاطین و در یک کلمه هویت خاص خود را داراست. او به سختی می‌تواند از تاریخ و جلوه‌های فرهنگی خود دست بکشد و در سلک قوم و فرهنگ دیگر در آید. علاوه بر این، مساله «استمرار فرهنگ‌ها» خود نکته مهم دیگری است که در آن مردم جهان علاقه و تعصب خاصی نسبت به فرهنگ و آداب و رسوم خود داشته و همان مفاهیم و ارزش‌های دیرین خود را - هر چند به بیان روز و در شکل و قالبی جدید - تکرار و تداوم می‌بخشند. ایرانیان نیز از قاعده ذکر شده مستثنی نبوده و نیستند. آنان با ورود اسلام به ایران و نیز بعدها با ورود عنصر ترک و تکوین حکومت‌های ترکی در ایران و به تبع آن ورود رسوم، قوانین و باورهای جدید و علی‌رغم تعارض‌ها، سعی بر تداوم هویت خود و البته هماهنگی با قوانین و قاعده‌های جدید داشتند. به عبارت دیگر در مقوله باستان‌گرایی در دوره سلجوقی باید ریشه و علل اصلی را در روح زمانه و شناخت درست و دقیق متفکران پیرامون حکومت سلجوقی از اجتماع و ذائقه و خواسته‌های مردم آن عصر جستجو کرد.

در این میان خصایص ممتاز و بی نظیر فرهنگ و تمدن ایرانی که در رأس آن «پیوستگی» و «جذابیت و جذب تمدنی - فرهنگی» بود، نیز به کمک او آمد. سرزمین او اگر چه به علت موقعیت جغرافیایی و قرار گرفتن بر سر چهار راه جهانی همواره مورد هجوم ویرانگر و بنیان برافکن اقوام بیگانه قرار گرفت، لیکن سرانجام این فرهنگ ایرانی بود که در نبردی ناعادلانه پیروز میدان گشت و قوم مهاجم و مهاجر را با همه جذابیت و نفوذ سیاسی - نظامی اش در خود هضم کرد (ر.ک: شعبانی، ۱۳۸۶: ۲۴۱-۲۴۴). تاریخ ایران دوره سلجوقی یکی از این مقاطع حساس تاریخ ایران است که چنین ویژگی‌های تمدنی - فرهنگی ایرانی را به نمایش نهاد و گذشته فرهنگی - تمدنی ترکان سلجوقی را در خود جذب کرد. بدین ترتیب سلجوقیان ترک بیابانگرد و بیگانه نه تنها ایرانی شدند،

بلکه خود به رشد و تعالی تمدنی-فرهنگی ایران و البته در پرتو درایت و کیاست مشاوران و وزرای ایرانی ایران دوست همت گماشتند و بر صفحه‌ای از صفحات زرین فرهنگ و تمدن ایرانی افزودند. مطالعه و بررسی در تاریخ نگاری عصر سلجوقی حکایت از آن دارد که متون و منابع ادبی یکی از مهمترین انواع منابعی به شمار می‌روند که در زمینه باستانگرایی در ایران این دوره، حاوی آگاهی‌ها و اطلاعات ارزشمندی می‌باشند. شواهد تاریخی حکایت از آن دارد که یکی از مهمترین ابزارهای تبلیغ باستانگرایی در عصر سلجوقی، متون و منابع ادبی-به ویژه دواوین شعری- بوده که خود بنا به دلایل مختلف سیاسی و اجتماعی و غالباً در راستای کسب مشروعیت ملی-با توجه به چالش‌های اساسی سلجوقیان در مقوله مشروعیت-صورت پذیرفته است. نافذ بودن زبان ادب و تأثیر گذاری فوق العاده آن بر اذهان و افکار عمومی، کاربرد صنایع و ظرایف ادبی همچون استعاره، تشبیه، امثال و... در جهت رساندن مفاهیم و حتی گاهی رفع موانع انتقال پیام بنا به دلایل، شرایط و محدودیت‌های سیاسی - مذهبی جامعه ایرانی و... موجب گردید تا حکومت سلجوقی و متفکران پیرامون آن، از زبان شعر به تبلیغ و ترویج مظاهر و جلوه‌های ممتاز و پر جاذبه ایران باستان سود جویند. در راس این آثار ادبی بایستی از دیوان امیر معزی یاد کرد. او که از شاعران مشهور ایرانی و در عین حال یکی از سیاسی‌ترین شاعران دربار عصر سلجوقی است، مسأله احیای نمادها، اندیشه‌ها و جلوه‌های ایران باستان را در عرصه‌های مختلف، به عنوان یک سیاست و به گونه‌ای هدفمند در دستور کار خود قرار داد. شبیه سازی چهره‌های اسطوره‌ای و تاریخی ایران باستان با سلاطین سلجوقی، استفاده مکرر از واژه‌های سیاسی مختص ایران باستان، ذکر داستانها و حکایات تاریخی مربوط به ایران باستان و مبتنی بر باورهای ایرانیان این دوره و البته در جهت بهره برداری از آن، ذکر نمادها و سمبل‌های ایران باستان با مفاهیم و دریافت‌های ارزشمند و در عین حال مطمح نظر سلجوقیان و... با ابیات فراوان، از نمونه‌های آن به شمار می‌رود. مطالعه و تدقیق در جای جای دیوان او هر خواننده‌ای را به چنین رهیافتی رهنمون خواهد بود.

پژوهش پیش رو که هیچ گونه پیشینه‌ای از آن در دست نیست، در پی پاسخ به این سؤال اساسی بوده است که جلوه‌ها یا نمادهای باستان گرایانه در متون ادبی این دوره به طور اعم و دیوان معزی به طور اخص چگونه انعکاس یافته است؟ پاسخ بدین سؤال می‌تواند ما را به میزان رواج و رسوخ گرایش به افکار باستانی در دوره میانه ایران و در میان مردم این دوره رهنمون گردد. از سوی دیگر یافته‌ها و نتایج تحقیق می‌تواند مهر تأییدی بر قدرت نفوذ فرهنگ ایرانی از یک سو و نبوغ و استعداد ایرانیان در جذب فرهنگ بیگانه در فرهنگ و تمدن کهن ایرانی-به سان دیگر دوره‌های تاریخی ایران- از دیگر سو باشد. همچنین تبیین اهمیت و جایگاه این مقوله به عنوان ابزاری در جهت استقرار، تثبیت و تداوم حکومتهایی چون سلجوقیان از دیگر اهداف پژوهش خواهد بود. در نهایت نیز رمز گشایی از تحولات سیاسی- اجتماعی ایران عصر سلجوقی و گشودن نگاه نوین نسبت به تاریخ این دوره و انجام تحقیقات بین رشته‌ای که اتفاقاً نبود آن به شدت احساس می‌شود، از فواید پژوهش حاضر خواهد بود.

شرح حال معزی

امیر الشعرا ابو عبدالله محمد بن عبدالملک معزی نیشابوری از شاعران و سخن‌سرایان مشهور قرن پنجم هجری قمری است. وی پسر عبدالملک برهانی (۴۰۹-۴۶۵ ق) است که در عهد آلپ ارسلان (۴۵۵-۴۶۵ ق) سمت امارت شعرا داشته و بزرگترین گویندگان عصر او بوده و اساساً تخلص «برهانی» را نیز از لقب سلطان مذکور اخذ کرده است (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۴: ۷۶، ۸۰). معزی بیش از نیم قرن در بهترین دوره پادشاهی عهد ملک‌شاه (۴۶۵-۴۸۵ ق) و سلطان سنجر (۵۱۱-۵۵۲ ق) در دستگاه ایشان سمت ملک الشعرايي داشته است. تخلص وی به «معزی» نیز به سبب اختصاص وی به لقب ملک‌شاه یعنی «معزالدین و الدنيا» است^۱ (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۴: ۸۰). همچنین سلطان مذکور به وی لقب «امیر» داد و او به مانند پدر، امیرالشعراي دربار سلجوقی گردید. معزی تا پایان سلطنت ملک‌شاه در خدمت این سلطان سلجوقی بود و بعد از وفات او و وقوع بحرانهای منتج از کشمکشهای بر سر قدرت، مدتی از عمر خود را در هرات، نیشابور و اصفهان به سر برد و سرگرم مدح سلاطین و امرای مختلف سلجوقی و غیر سلجوقی از قبیل سلطان ملک‌شاه، سنجر، برکیارق، محمد بن ملک‌شاه، محمود بن محمد بن ملک‌شاه، اتسز خوارزمشاه و... بود و وزیران مختلف سلاجقه را نیز می‌ستودند. وی در نهایت به دربار سلطان سنجر رفت و تا پایان زندگی اش در مرو به سر برد. (معزی، ۱۳۶۲: ۸، ۲۰). وی در نزد سنجر محترم بود، به طوری که در منابع آمده است که سلطان مذکور او را «پدر» می‌خواند و دهان او را به خاطر اشعارش پر از زر می‌کرد. (قزوینی، ۱۳۳۲: ۷۵/۱) در خصوص وفات معزی و علت آن نیز که کمتر در منابع بدان اشاره شده است، برخی آن را بر اثر تیر خطای سنجر به هنگام شکار (شاید بین سالهای ۵۱۸-۵۲۲ ق) دانسته‌اند. (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۴: ۲۶۲، ۲۶۳) لیکن این نظریه با توجه به وجود اشعاری از معزی در پرداخت به این حادثه، مورد تردید جدی قرار گرفته و صرفاً به مجروحیت او و زندگی تا سال ۵۴۲ ق اشاره گردیده است. (براون، ۱۳۶۷: ۵۱۱/۲)

معزی یکی از چند شاعر بزرگ ایرانی است که همواره او را در صف مقدم شاعران پارسی‌گوی - از جمله انوری و سنایی - قرار داده و به استادی و عظمت مقام ستوده‌اند. در مقام تشبیه و به لحاظ اهمیت و جایگاه در حکومت سلجوقی، وی را با رودکی و عنصری - شاعران دربار سامانیان و غزنویان - قابل قیاس دانسته‌اند. (صفا، ۱۳۶۳: ۵۱۵)

ویژگی عمده شعر این شاعر قصیده سرا و مدیحه گو، سادگی آنست. وی معانی بسیار را در الفاظ ساده و خالی از تکلف ادا می‌کند و قوت طبع او در آوردن عبارات سهل و بدون ابهام است. بعضی از قصاید او افکار کاملاً تازه‌ای نسبت به پیشینیان دارد و این درجه ابتکار و علاقه اش را به آوردن مضامین و مطالب بدیع می‌رساند. در اشعار وی علاوه بر غزل و مدح، وعظ و اندرز، توحید و حکمت هم وجود دارد. معزی به تمام معنی شاعری است با ذوق که کلام او به فصاحت و بلاغت سرآمد گویندگان هم عصر خویش شمرده می‌شده است. (معزی، ۱۳۶۲: ۱۵)

در دیدگاه منتقدین، معزی شاعر دربار است و شعر نه به حسب عقیده، بلکه به اقتضای وقت می‌گوید و برای تحصیل معاش و ابقای جاه، همه کس را می‌ستاید و عطا می‌خواهد. (فروزانفر، ۱۳۱۸: ۲۳۹/۱) تمام دوره‌ی زندگانی این شاعر استاد و پر سخن در درگاه سلاطین ترکمان سلجوقی سپری گردید.^۲ در هر صورت حیرت‌انگیز است که شاعری بتواند در وصف یک تن (ملکشاه) حدود ۳۴۳۳ بیت شعر استوار، نغز و زیبا بسراید که اغلب مضامین و معانی نزدیک به هم، حتی شبیه به هم باشند. (وزین پور، ۱۳۷۴: ۳۳۵)

منابع و مآخذ معزی

معزی بی‌تردید در پرداخت به دوره‌ی باستانی ایران و جلوه‌ها و مفاهیم آن از مجموعه‌ای از منابع در دسترس سود جسته است که در راس آن بایستی به اشعار شاعران پیش از او و مهم‌تر از همه عصری (م. ۴۳۱ ق.)، فرخی (م. ۴۲۹ ق.)، دقیقی طوسی (م. ۳۶۷ تا ۳۶۹ ق.) و فردوسی (م. ۴۱۱ یا ۴۱۶ ق.) اشاره کرد. وی در بسیاری از زمینه‌ها، سبک شاعران پیشین را از حیث موضوع و الفاظ (مضامین و تشبیهات مدحیه و نمادهای باستانی) دنبال کرده است. چنانچه خود متذکر این نکته می‌شود که شیوه‌ی پیشینیان را در پیش گرفته است. به طور مثال در مدح سلاطینی چون ملکشاه تصریح دارد که از الفاظ و معانی قصاید عصری در مدح سلطان محمود غزنوی با خبر بوده و از آن تأثیر پذیرفته است:

عصری محمود را گفتست شعری همچنین تا همی جولان زلفش گرد لالستان بود
آن قصیده شاعران را گرانگار دفترست این قصیده شهرباران را نگار جان بود

(معزی: ۱۴۴)

وی همچنین در باب وزرا و تشبیه آنان به سملهای باستانی اشاره دارد که از عصری به طور مستقیم و غیر مستقیم تأثیر پذیرفته است.^۳ مانند بیتی که در مدح یکی از نوادگان خواجه نظام الملک (احتمالاً طاهر بن فخر الملک) و از وزرای عهد سلجوقی آورده است:

گفتم این مدحت بدانسانی که گوید عصری: «باد نوروزی همی در بوستان بتگر شود»
تا همی اشعار زیبا زیور دیوان شود تا همی الفاظ نیکو زینت دفتر شود

(معزی: ۱۳۲)

در واقع استفاده معزی در آوردن بسیاری از نمادها و سملهای باستانی را می‌توان برگرفته از اشعار شاعران پیشین دانست و این معنی در جای جای دیوان او با الفاظ و واژه‌های گوناگون قابل تعقیب است؛ چنانچه در مدح ارسلان ارغو می‌نویسد:

با کمر نوشین روانی با کله کیخسروی با کمان افراسیابی با کمند اسفندیار

(معزی: ۲۱۴)

و یا در مدح موید الدین ابوالقاسم معین الملک می آورد:

بیتی ز فرخی اندر مدیح تو تضمین همی کنم که بدان بیت درخوری
(معزی: ۶۵۱)

جشنها و اعیاد باستانی یکی دیگر از عرصه های باستانگرایی در ایران دوره سلجوقی است که از روزگار باستان به دوره اسلامی منتقل شد و مورد توجه سلاطین این دوره قرار گرفت. امیر معزی به این نکته در دیوان خود و در قالب جشن مهرگان و نوروز اشاره کرده و به تیریک این اعیاد به سلاطین ترک نژاد سلجوقی پرداخته است. در این بخش نیز تأثیر پذیری او از عنصری هویداست:

همچنان شعری که در محمود گوید عنصری: مهرگان آمد گرفته فالش از نیکی مثال
(معزی: ۴۱۲)

مأخذ دیگر معزی در استفاده از داستانها و حکایات باستانی و تسری آن به عصر سلجوقی، شاهنامه فردوسی است. چنانچه در پرداخت به داستان رستم و اسفندیار بدین مأخذ اشاره دارد:
گفت فردوسی به شهنامه درون چونانکه خواست قصه های پر عجایب فتحهای پر عبر
وصف کردست او که رستم کشت در مازندران گنده پیر جادو و دیو سفید و شیر نر^۴
(معزی: ۲۶۱)

او در جای دیگری از دیوان اشعارش علاوه بر رجوع به تاریخ روایی، به مطالعه و استفاده-البته انتقادی- از شاهنامه فردوسی تصریح دارد:

تا کی از شهنامه و تاریخ شاهان کهن تا کی از دیو سفید و رستم و سیمرغ و زال
کس ندید از قاف تا قاف جهان سیمرغ و دیو قیل و قالست این چرا باید شنیدن قیل و قال
قصه ای باید شنید و دفتری باید نوشت کاندرو باشد عجایب و آن عجایب حسب و حال
(معزی: ۴۱۱)

وی در جایی دیگری نیز به اشعار دقیقی طوسی اشاره دارد:

دو بیت شنیده ام دقیقی را در مدح تو کمرده ام تضمین
(معزی: ۵۴۰)

دسته دوم منابع معزی در پرداخت به مقوله باستانگرایی، تاریخ روایی و نقل قولها و قصه هایی بوده که سینه به سینه و از ادوار قدیم به دوره شاعر رسیده است. این مسأله با توجه به علاقه فوق العاده ایرانیان نسبت به هنر قصه، نکته قابل قبولی می نماید. (کرتیس، ۱۳۸۱: ۷۵) در هر صورت روایتها به عنوان یکی از منابع اصلی مورد رجوع معزی مطرح بوده است. چنانچه در مدح ملکشاه وی بدین امر اشاره دارد:

کلک گفتا در جهان از قول و از فعل منست قصه شاهان و اخبار بزرگان یادگار
(معزی: ۲۲۶)

و در جای دیگر:

ما شنیدیم از بزرگان قصه هر روزگار روزگار ما به از هر روزگاری کرده ای

(معزی: ۶۲۱)

شاعر همچنین هر گاه می‌خواهد انصاف و عدل شاهان سلجوقی را با شاهان باستانی ایران قیاس کند و آنان را متوجه ملکداری سلاطین کهن کند، بیان می‌کند که آنچه را از عدل و بزرگی انوشیروان آورده چیزی بوده است که از قصص و داستانها شنیده است. چنانچه در ذیل مدح سلطان ملکشاه سلجوقی می‌نویسد:

درین معنی اگر دستور باشد بدستوری بگویم داستانی
شنیدستم که نوشروان نمودست ز عدل خویش هر جایی نشانی

(معزی: ۶۶۱)

در خاتمه نیز بایستی از کتب و منابع تاریخی مربوط به ایران باستان یاد کرد که در دسترس معزی بوده و او از مطالب آن در دیوان اشعارش سود جسته است. چنانچه شاعر در مدح ملکشاه و در صفحه ۵۲۳ دیوانش به وجود و استفاده از چنین کتبی اشاره دارد:

آن گروهی کز بزرگان فتح‌ها آرند یاد خوانده‌اند از هر دری تاریخ‌های باستان

۱. فره ایزدی

در اندیشه ایرانشهری که در حقیقت جهان بینی ایران باستان است، «فره ایزدی» یکی از نمادهای مشروعیت، ارکان مهم پادشاهی و لازمه قدرت و فرمانروایی است. در این باور «فر» از جانب ایزد و جلوه‌ای از اوست که به شاه می‌رسد و گویی که خداوند پرتویی از روشنایی خود را در نهاد وی قرار داده است و او در حقیقت خدای زمینی به شمار می‌رود. در آیین پادشاهی ایران باستان، «فر» لازمه تداوم قدرت فرمانروایی و نمادی از تأیید الهی تلقی می‌شد و داشتن آن نهایت آرزوی شاهان و سلاطین بوده است. آنان که با چالشهای بسیار در مرحله استقرار و تثبیت قدرت رو به رو بوده‌اند، همواره کوشش می‌کردند مسأله تأیید الهی و برخوردارگی از فره ایزدی را مطرح و برجسته سازند. علاوه بر خود «فر»، واژه‌هایی چون «بخت»، «فلک»، «لطف ایزدی» در ادبیات ایرانی تداعی‌گر آن بوده است. (سودآور، ۱۳۸۳: ۱۳۶؛ آموزگار، ۱۳۷۴: ۳۴-۳۵؛ کاتوزیان، ۱۳۸۱: ۸۶، ۸۹، ۹۵)

مقوله مورد اشاره به جد در دستور کار حکومت‌های ایرانی و غیر ایرانی پس از اسلام قرار گرفت تا در کسب مشروعیت و حمایت‌های عمومی و در راستای تاسیس، تداوم و تثبیت قدرت مفید واقع شود. در این میان سلجوقیان از زمره این حکومتها محسوب می‌شدند که با توجه به چالشهای مشروعیتی، تمام هم خود را به کار بستند تا با کمک متفکران و کاربدستان حکومتی، به کسب و تبلیغ انواع مشروعیت ملی و سیاسی توفیق یابند.^۵ در کنار انواع ابزارها و شگردهای متعارف، استفاده از شعر و ادبیات به عنوان یکی از عرصه‌های کارآمد و مؤثر پرداخت به نمادها و مظاهر باستانی ایران و در رأس آن مقوله «فره ایزدی» و القای برخوردارگی سلجوقیان از آن در دستور کار قرار گرفت. در این میان معزی از معدود شاعران عصر سلجوقی است که با تمام وجود و به حربه

های مختلف سعی نمود تا ولی نعمتان سلجوقی خود را صاحب چنین ضرورت مهمی جهت حکمرانی بر ایرانیان، نشان دهد و بالتبع اقدامات و عملکردشان را در پرتو وجوهی الهی توجیه سازد و بدین ترتیب به تداوم و توفیق آنان در امر حکومت و حکمرانی یاری رساند.^۶ او در این راستا از همه نمادها و سمبلهای مربوط به «فر ایزدی» و مؤلفه های آن سود می جوید تا در مجموع به مخاطب چنین القا کند که چنین شرط حکمرانی از پادشاهان باستانی ایران زمین که صرفاً مختص ایرانیان است، به سلاطین سلجوقی منتقل شده است.^۷ چنانچه خطاب به سلاطینی چون ملکشاه و سنجر - و در حقیقت خطاب به مدعیان و نیز مخالفینشان - به طور مکرر و در عین حال هدفمند و جهت دار، از واژه «فر» در جای جای دیوانش استفاده می کند. به طور مثال در مدح ملکشاه می آورد:

ستاره سجده برد طلعت منیر ترا زمانه بوسه دهد پایه ای سریر ترا
... زفر طلعت تو هر شب آفتاب فلک همی سجود کند طلعت منیر ترا

(معزی: ۱۹)

وی در تبیین برخورداری سلاطین سلجوقی از یشتوانه الهی، آنان را به "ظل الله" یا سایه خداوند بر روی زمین تعبیر می کند. چنانچه در مدح ممدوحش سلطان سنجر بدین امر تصریح دارد: سایه یزدان و خورشید همه سلجوقیان ناصر دین خسرو مشرق که نامش سنجرست

(معزی: ۱۱۳)

شاعر همچنین در مدح سلطان ملکشاه می سراید:

سایه یزدان ملکشاه آفتاب داد و دین شهریار شرق و غرب و پادشاه بحر و بر

(معزی: ۳۱۶)

امیر الشعراى دربار سلجوقیان همچنین مخالفین سلاطین برخوردار از فره ایزدی سلجوقی را مخالف خداوند می شمارد و خطاب به آنان می گوید:

که پای دارد با فر ایزدی به نبرد که دست دارد با بخت سرمدی به جدال

(معزی: ۴۱۹)

وی در جای دیگر در مدح سلطان ملکشاه سلجوقی و پسر او سنجر به طور اغراق آمیز جایگاه و مقام آنان را که در حقیقت ولی نعمتان او محسوب می شوند - به طرز زیرکانه ای - در برخوردارى از فره، حتی برتر از سلاطین و شهریاران مشهور ایران باستان می خواند.^۸ چنانچه در خصوص ملکشاه می آورد:

با فر تو و فتح تو در مشرق و مغرب از فر جم و فتح سکندر که کند یاد

(معزی: ۱۳۹)

ای یادگار جمله شاهان باستان هرگز مبادت ملک جهان از تو یادگار

(معزی: ۳۱۶)

و یا خطاب به مادر سلطان سنجر و در مدح فرزندش می نویسد:

ز فرّ بخت آن سلطان عالم به از کسری و ذوالقرنین و داراست

(معزی: ۹۹)

و در جای دیگر خطاب به سنجر می آورد:

از تاج و سرپرست شهان را شرف و فخر و ز فرّ تو فخر و شرف تاج سرپرست

(معزی: ۱۱۱)

البته از منظر معزی «فرّه ایزدی» و در حقیقت تأییدالهی متعلق به شهریار است که نیک باشد و گرایش به بدی نداشته باشد و مصداق آن را نیز سلاطین سلجوقی می داند. چنانچه خطاب به ملکشاه می گوید:

معین مملک شهریار نیک اختر که فر دولت نیک اختران بدو پیوست

(معزی: ۸۱)

و نیز در مدح سلطان سنجر آورده است:

از فرّ تو گرفت چو نیکو نگه کنند اندر زمین توران ملکی که خان گرفت

(معزی: ۸۶)

امیر معزی بر این اعتقاد است که فره ایزدی با عدل و عدالت پیوندی ناگسستنی دارد. از دیدگاه او سلطانی که عادل باشد و به داد و دهش پرداخته و عدالت اجتماعی را برقرار سازد، دارای فره ایزدی است. زیرا فره ایزدی تنها توجیهی برای مشروعیت بخشی شاهان و نماد حکومت مشروع به شمار می آید و پادشاه به اعتبار فره ایزدی، وظایف دینی و سیاسی را عهده دار است. وی سلاطین سلجوقی از جمله ملکشاه و سنجر را دارای چنین ویژگی های نیکو و پسندیده ای می داند و پادشاهی و دادگری را زیننده آنان می شمارد. زیرا شاه به عنوان نماینده خدا موظف به دادگری است. به طور مثال در مدح ملکشاه می گوید:

تو عادل و دانا و زعدل و دانش تو هم ملک شد مزین هم فتح شد مهنا

(معزی: ۲۱)

و آن گاه در مدح سنجر:

وز فرّ تو امروز فزون زانکه همه روز شادی و نشاطست هم آن را و هم این را

(معزی: ۲۳)

تو نیستی پیمبر لیکن به فرّ دولت کردی هزار معجز در عالم آشکارا

(معزی: ۲۴)

چو شد گسترده بر اهل خراسان سایه عدلش فزود آرامش و رامش به عدل او خراسان را

(معزی: ۲۵)

نکته پایانی در این خصوص آن که معزی «فرّه ایزدی» را نه تنها به عنوان امانتی از جانب خداوند می داند، بلکه بر موروثی بودن آن نیز تأکید دارد. او بر این باور است که «فرّه» از اجداد و نیاکان و به هنگام رسیدن به تخت سلطنت به شاه رسیده و این قاعده همواره تداوم پیدا می کند:

فرهی بود الهی پدر و جد — شاه باید که بر او فره دادار بود
چون تو بر تخت نشینی و نهی بر سر تاج فره جد و پدر بر تو پدیدار بود
(معزی: ۱۶۶)

۲. تاج و تخت

در چهارچوب اصل موروثی بودن حکومت، تملک اسباب و نمادهای قدرت شاهی در تأکید بر ادعای حکومت نقش مهمی ایفا می‌کند. این نمادهای شاهی، نه تنها موجب تقویت مشروعیت حکومت می‌گردد، بلکه خود در ایجاد مشروعیت مؤثر واقع شود. مهمترین این نمادها، «تاج» و «تخت شاهی» هستند. (رستگار، ۱۳۸۴: ۲۴) «تاج» نماد سلطنت، قدرت، پیروزی، نیل به افتخارات، سمبل فرمانروایی و نماد بلند پایگی است. تاج سمبل فرمانروایی است و بخش عالی انسان را که همان سر یا خرد است، تزئین می‌کند. از آنجایی که تاج از اجزای مهم سلطنتی و رسمی پادشاه است که مفهوم عرفانی را برای حکمروایی پادشاه القا می‌کند، بنا بر این یکی از لوازمات اصلی سلطنت به شمار می‌رود و چنین استنباط می‌شود که پادشاه بدون تاج، صلاحیت خود را از دست می‌دهد. (هال، ۱۳۸۰: ۲۳۳؛ میت‌فورد، ۱۳۸۸: ۹۴)

شاعر دربار سلجوقیان این افتخار را از آن سلاطین سلجوقی دانسته و سلطنت آنان را مزین به این نمادها می‌داند. چنانچه خطاب به سلطان سنجر می‌گوید:

گوهر سلطان ملک تاج سر شاهنشهیست دولت او گوهر تاجست و تاج گوهرست

در جهان یا زیر دست اوست یا از دست اوست هر که در شاهی سزای ملک و تاج افسرست
(معزی: ۹۸)

پادشاهان پنج چیز او را مسلم کرده‌اند خاتم و شمشیر و تاج و گنج شایگان
(معزی: ۵۳۳)

از درگه تو ملوک را تاج آید در همت تو هزار معراج آید
(معزی: ۷۱۸)

تاریخ ایران توفیق «تاج»؟ بر سر نهادن را مظهر انرژی و نیرو، برترین درجه موفقیت و نشانه آشکار آن تلقی می‌نمود. (کوپر، ۱۳۸۶: ۷۹) در این میان معزی، داشتن آن را برای سلاطین سلجوقی همچون فره ایزدی می‌داند که از طرف پدر و نیاکان به آنان رسیده است. چنانچه در مدح سلطان برکیارق می‌آورد:

چون تو بر تخت نشینی و نهی بر سر تاج فره جد و پدر بر تو پدیدار بود
(معزی: ۱۶۶)

اندیشه ایرانشهری با انتقال خود به دوران اسلامی، بسیاری از مؤلفه‌های خود همچون فره ایزدی و توأمان بودن دین و ملک را وارد جهان اسلام کرد. (طباطبایی، ۱۳۷۵: ۸۵) در این میان برخورداری یک شاه از تاج و به عنوان نماد سلطنت و قدرت و در نتیجه تقویت مشروعیت، یکی از مؤلفه‌های اندیشه ایرانشهری است که همان توأمان بودن «دین و ملک» را تداعی می‌کند.

امیرالشعراى دربار سلجوقیان در ابیاتی متذکر این موضوع می شود و با نسبت دادن آن به سلطان سنجر، هر دو افتخار دین و دنیا را برای وی قایل می شود:

خداوندی که تاج دین و دنیا است	بدولت دین و دنیا را بیاراست
از آن تاجیست در دنیا و در دین	که نعل مرکب او تاج جواز است
جهان خالی مباد از شاه سنجر	که تخت خسروی را در یکتاست
هر دو را نور وفاداری و نیکی در دلست	هر دو را تاج جهانداری و شاهی بر سرست

(معزی: ۱۰۰)

«تخت» نیز همچون تاج یکی دیگر از نمادها و سمبلهای فرمانروایی به شمار می رود که جایگاه اقتدار، معرفت و قانون (چه روحانی و چه خاکی)، مظهر ارتباط بین خدا و انسان یا ارباب و رعیت، جایگاه خدایان و فرمانروایان عظیم تر و نماد قدرت محسوب می شود. (کوپر، ۱۳۸۶: ۸۶؛ هال، ۱۳۸۹: ۱۲۰) در اینجا نیز امیر معزی داشتن تاج و تخت را نیز همچون فره ایزدی، ارمغانی از جانب خداوند به سلاطین می داند و خطاب به سنجر می آورد:

چون به ملک اندر قدم بر تخت سلطانی نهاد	ملک با او باشد مقیم و تخت با او آرمید
ایزد او را داد گنج و ملک و لشکر در جهان	زانکه گنج و ملک لشکر در جهان او را سزید
از همه شاهان گیتی سایه یـزدان تویی	سایه انصاف بر گیتی تو دانی گسترد

(معزی: ۱۳۵)

ای شاه ز تو تخت همی شکرگزارد	هرچند کزو هر ملکی شکرگزار است
------------------------------	-------------------------------

(معزی: ۹۷)

جهان خالی مباد از شاه سنجر	که تخت خسروی را در یکتاست
----------------------------	---------------------------

(معزی: ۱۰۰)

۳. داستانهای باستانی (کهن)

منشأ داستانهای باستانی معمولاً به دوره ساسانی نسبت داده می شود که از قرن سوم میلادی آغاز می شود و در اوایل دوران اسلامی پایان می یابد. بسیاری از این داستانها اگر چه متعلق به دوره پیشتراند، لیکن به نظر می رسد واژه ساسانیان به اصطلاحی کلی برای همه چیزهایی که مربوط به پیش از اسلام است، تبدیل شده است. (کرتیس، ۱۳۸۱: ۷۵)

معزی با توجه به رسوخ و رواج هنر قصه گویی در بین مردم ایران و تاثیر گذاری آن بر افکار و اذهان عمومی، توجه خاصی به طرح داستانهای کهن ایرانی دارد که خود نه تنها تعصب و علاقه اش را نسبت به دوره باستانی ایران نشان می دهد، بلکه خواسته و ناخواسته به پیوند حکومت سلجوقی با گذشته، تاریخ و هویت این سرزمین یاری می رساند. از جمله این داستانها، داستان «اسکندر و دارا» است که به دوران پیش از اسلام باز می گردد. خود شاعر درباره مقبولیت این داستان ماقبل اسلام در دوره اسلامی سخن می گوید و نشان می دهد که مضامین باستانی و

فرهنگ سنتی مورد استقبال بوده است. (ر.ک: متن داستان در صفحه ۲۲ و در ذیل مدح ملک‌شاه سلجوقی^{۱۰})

داستان کهن دیگری که متعلق به دوران ساسانی بوده و در دیوان معزی بدان اشاره شده است، داستان «خسرو و شیرین» است. داستان مذکور که براساس زندگی پادشاه ساسانی-خسرو دوم- پدید آمده است، داستان عشق خسرو به یک شاهزاده خانم مسیحی است. شاعر دربار سلجوقیان سعی دارد این داستان را در قالب تشبیه و مثال برای بزرگان دوره سلجوقی آورد و در قالب ابیاتی به بازتاب آن پردازد:

گرچه آمد داستان خسرو و شیرین بسر خسرو دیگر منم شیرینم آن شیرین پسر
(معزی: ۳۴۴)

و یا:

به عشق و حسن کنون داستان وقصه ما سمرشدست چو اخبار خسرو شیرین
و گرچه بر رخ شیرین و در دل خسرو نه حسن بود چنان و نه عشق بود چنین
(معزی: ۴۶۷)

داستان «وامق و عذرا» و «بیژن و منیژه» در ذیل مدح سلطان محمود بن محمد بن ملک‌شاه سلجوقی جلوه دیگری از باستان‌گرایی امیر الشعرا دربار سلجوقی را به تصویر می‌کشد. به نظر می‌رسد معزی در این ابیات سعی دارد مسلم بودن تاج و تخت سلطان سلجوقی را با توجه به منازعات جانشینی و در آغاز سلطنت او، چنان القا کند که گویی سلطنت وی در جهان، همچون داستان وامق و عذرا و بیژن و منیژه مشهور و زبانزد خاص و عام می‌باشد:

باد وامق بخت فرخ باد عذرا تخت تو تا که در گیتی حدیث وامق و عذرا بود
چه جویم فر افریدون چه گویم عدل نوشروان چه رانم قصه بیژن چه خوانم نامه گرگین
(معزی: ۱۵۳)

داستان باستانی «لیلی و مجنون» داستان دیگری است که ابیاتی از دیوان اشعار این شاعر باستان‌گرای دوره سلجوقی را به خود اختصاص داده است. به طور مثال وی در ذیل مدح سیدالروسا معین‌الملک ابوالمحاسن و عمیدالدوله جمشید بن بهمنیار-وزیر فارس و اصفهان- به این داستان کهن که نسل به نسل انتقال یافته است، اشاره دارد (ر.ک: معزی: ۴۰، ۳۰)

۴. تشبیه سلاطین سلجوقی به شاهان باستانی

«شاه» و مقام او در اندیشه ایران‌شهری نمادی است از کهن‌الگوی نوع انسان، مبین اصل حاکمیت یا فرمانروایی، خودآگاهی متعالی، فضیلت‌های داوری و پرهیزگاری، نماد شکوه سلطنت، عظمت انسان و نیرومندترین قدرت حکومت. در مرکز بحث اندیشه سیاسی فرهی، بی‌گمان «شاهنشاهی» و اندیشه «شاهی» است. (سرلو، ۱۳۸۹: ۵۱۴؛ رجایی، ۱۳۷۲: ۶۷) در این اندیشه، شاه آرمانی یکی از مؤلفه‌های آن می‌باشد که از ایران باستان به دوران اسلامی منتقل شده

است. در این میان معزی این مؤلفها در مدح سلاطین سلجوقی به کار می برد^{۱۱} و آنان را به مثابه شاهان باستانی ایران، در رأس هرم قدرت قرار می دهد. چنانچه در مدح سلطان سنجر بدین نکته تصریح دارد:

خسروی زیبای تخت و افسر شاهنشهیست آن که شاهان را از و هم تخت و هم افسر رسید
گه به ایران شد روان از شاه توران تحفه ها گه بدرگاهش ز شاه هند حمل زر رسید
به خسروی و شهنشاهی از خلیفه حق سزای خاتم و عهد و لـوا و افسر باد
(معزی: ۱۵۱)

اندیشه سیاسی پادشاهی بر دسته ای از باورها و اعتقادات استوار بود که در مجموع جهان بینی و چارچوب نظری ایرانیان را تشکیل می داد. در این اندیشه پادشاه، سمبل قدرت نهایی (بزرگترین قدرت)، نماینده زمین خدا، سمبل ارتباط بین آسمان و زمین و نماد آگاهی و فرمانروایی بر تمایلات ناآگاه تلقی می شد. (رجایی، ۳۷۲: ۵۶؛ میت فورد، ۱۳۸۸: ۹۲) و شاعر در مدح سلطان سنجر می گوید:

ای شهریار گیتی ای پادشاه عالم صاحبقران اعظم شاهنشه معظم
ای سنجر ملکشاه ای خسرو نکخواه ای در جهان شهنشاه ای بر جهان مقدم
(معزی: ۴۵۶)

و نیز در مدح ملکشاه:

معین مملکت شهریار نیک اختر که فر دولت نیک اختران بدو پیوست
(معزی: ۸۱)

در مرتبه ای دیگر شاعر سعی دارد تا بین سلاطین خوشنام و معروف باستانی ایران با سلاطین ترک نژاد سلجوقی شبیه سازی کند و بدین ترتیب بر شکوه و عظمت آنان تأکید نماید. وی گاهی حتی از این مرحله نیز فراتر رفته و در مقام قیاس سلاطین سلجوقی با خسروان باستان، آنان را برتر و مصداق شاه آرمانی ایرانی می شمارد. چنانچه خطاب به سلطان محمد و سنجر - فرزندان سلطان ملکشاه - می سراید:

تا رضای او همی جویند سلطان و ملک بخت سلطان فرخ و فال ملک میمون بود
آن یکی در شهریاری به ز نوشروان بود وین دگر در پادشاهی مه ز افریدون بود
(معزی: ۱۵۶)

و یا در مدح ملکشاه می آورد:

آنچه کرد امسال در روم و عرب شاه جهان هیچکس نکرد از خسروان باستان
(معزی: ۴۶۳)

پیش شمشیرش چه جای سد اسکندر بود پیش فرمانش چه جای عدل نوشروان بود
(معزی: ۱۴۴)

راست گر گویی قیاس مه کند بر آفتاب هر که با عدلش قیاس عدل نوشروان کند

(معزی: ۱۴۸)

همچنین در مدح سلطان سنجر می‌گوید:

دیده‌گردون ندید از دوره سلجوقیان زو مبارکتر به ایرانشهر شاه و شهریار

(معزی: ۲۷۶)

در خصوص شبیه‌سازی شاهان سلجوقی به شاهان باستانی ایران نیز می‌توان به شعر مدحیه او از سنجر اشاره کرد:

نه نه که او همه هنر از خویشتن بیافت حاجت بیامدش که ره باستان گرفت
ایدون گمان برند که او در هنر مگر رسم قباد و سیرت نوشیروان گرفت

(معزی: ۸۵)

و یا در مدح ملک ارسلان ارغو نیز می‌گوید:

توز دشمن کین ستان چون اردشیر از اردوان دشمن از تو منهزم چون اردوان از اردشیر

(معزی: ۲۱۹)

شبیه‌سازی معزی صرفاً شامل سلاطین سلجوقی نشده و وزرای آنان را نیز در بر گرفته و این بار نیز آنان همسان و گاهی برتر از وزرای دوره باستانی تبلیغ و معرفی شده‌اند. شاعر در تهنیت وزارت خواجه معین‌الدین-وزیر سلطان سنجر- می‌نویسد:

گر منوچهرین ایرج را چنو بودی وزیر ملک ایران کی گرفتی مدتی افراسیاب

(معزی: ۶۸)

وی استفاده از تدابیر وزرای کاردان و با تدبیر را در امور از اهم موضوعات می‌داند و برای بزرگ جلوه دادن اهمیت موضوع به مقایسه نقش وزرا در دوره سلاطین سلجوقی با ایران باستان می‌پردازد. چنانچه در مدح محمد بن سلیمان کاشغری-وزیر سنجر- می‌گوید:

نهیب خشم او ترسان کند در روم قیصر را خیال چهر او شادان کند در ترک خاقان را
... نبود از عدل و از انصاف مهتر زو و بهتر زو مشیری آل سامان را وزیری آل ساسان را

(معزی: ۲۵، ۲۶)

و نیز در مدح خواجه نظام‌الملک بیان می‌کند:

در عدل جز بدو نکند عالم افتخار در جود جز بدو نزنند ملک داستان
اندر نهایت آنچه از او دید چشم خلق نشنید گوش خلق ز تاریخ باستان

(معزی: ۵۵۹)

۵. جشنها و اعیاد

«جشن» واژه‌ای است دینی که از زمانهای بسیار کهن در ایران رایج بوده و در اصل عبارت بوده است از مراسم نیایش و سیاسی که بیشتر برای یک پیروزی یا یک واقعه اجتماعی یا آسمانی مفید بر پا می‌شد و مردم در زمانی معین گرد هم می‌آمدند و خدا را با مراسم خاص مذهبی نیایش می‌کردند و به یاد آن واقعه او را سپاس می‌گفتند. این سپاس و نیایش همه ساله به عنوان

قدرشناسی و موهبتی که از سوی خداوند ارزانی شده بود، تکرار می شد. در ایران کهن جشنهای ایرانی مانند جشنهای نوروزی در بهار و جشن مهرگان در پاییز و به مناسبتهای مختلف بر پا می گردید. (فره وشی، ۳۵، ۳۳) در مورد برخی از این جشنها علاوه بر انگیزه اساطیری، انگیزه های ملی نیز دخیل بود و برخی از پادشاهان و یا قهرمانان ملی را بنیانگذار تعدادی از این جشنها می دانستند. مثلاً نوروز منسوب به جمشید بود و مهرگان روز پیروزی بر ضحاک بیدادگر و خروج کاوه ی آهنگر و بر تخت نشستن شاه دادگر فریدون بود.^{۱۲} (همان: ۳۶)

امیر معزی در دیوان اشعار خود به طور مکرر به جشن مهرگان به عنوان عیدی بزرگ برای سلجوقیان اشاره دارد که خود تعلق خاطر او و سروران سلجوقی اش را به اعیاد کهن ایرانی از یک سو و نیز استفاده از آداب و رسوم کهن ایرانی در راستای کسب مشروعیت عمومی را از دیگر سو به تصویر می کشد. در این روز و به یاد حوادثی که در آغاز جهان رخ داده است، جشن باشکوهی برگزار می شد و سلاطین تاج بر سر می نهادند و هدایایی بدانان تقدیم می شد. اشعار مدحیه معزی نسبت به سلاطین سلجوقی - به ویژه ملکشاه و سنجر - در چنین روزی و تهنیت گویی نسبت به آنان بر این امر صحه می گذارد:

صاحبقران و خسرو روی زمین تویی دولت همیشه رهبر و صاحبقران تست
گر مهرگان تست خجسته عجب مدار نوروز تو خجسته تر از مهرگان تست

(معزی: ۱۰۸)

و نیز در جای دیگر:

نوبهار و مهرگان در سال یکبارست و بس شاه را هر روز باشد مهرگان و نوبهار

(معزی: ۳۰۰)

مهرگان باز آمد و بس دشت لشگرگاه زد گنج خواه آمد که او هست از فریدون یادگار
خواست افریدون ز شاهان گنج و آنکه مهرگان گنج فروردین همی خواهد ز باغ و جویبار
بندگان مهربان از بهر جشن مهرگان تحفه ها آرند پیش خسروان روزگزار

(معزی: ۲۱۴)

«نوروز» عید باستانی دیگر ایرانیان است که در دیوان معزی به طور مکرر و بیشتر از هر دیوان شعری از دوره سلجوقی انعکاس یافته است. (جعفری، ۱۳۹۱: ۲۳-۲۴) چنانچه شاعر در مدح ملکشاه بدان و به تهنیت اشاره دارد:

ملت از فر تو خرم دولت از دین تو شاد فر تو در دین مبارک همچو جشن فرودین
گر مهرگان تست خجسته عجب مدار نوروز تو خجسته تر از مهرگان تست

(معزی: ۱۰۸)

و نیز در مدح سلطان سنجر:

همه روزت چو عید اضحی باد همه سالت چو ماه فروردین

(معزی: ۴۸۰)

جشن «شب یلدا» جشن دیگری است که نه تنها در بین ایرانیان، بلکه در بین مسیحیان و با توجه به مناسبت آن با میلاد مسیح دارای محبوبیت بسیاری بوده است. این عید نیز مورد توجه معزی بوده و در اشعارش بدان اشاره شده است:

کلک تو در مرتبت چو مهر سلیمان دست تو در معجزه چو باد مسیحا
ایـززد دادار مهر و کین تویی از شب قدر آفرید و از شب یلدا

(معزی: ۴۸)

۶. سیمرغ

از جمله موجودات افسانه‌ای که در متون زرتشتی از آن یاد شده است، پرنده‌ای افسانه‌ای به نام سیمرغ یا شاه‌پرنده‌گان است که بر فراز درختی در ارتفاعات رشته‌کوه البرز زندگی می‌کند و قدرت ماورای طبیعی دارد و در داستان زال و پسرش رستم نقش مهمی ایفا کرد. این پرنده در ادبیات، نماد الوهیت، انسان کامل، جاودانگی و ذات واحد مطلق است (کرتیس، ۱۳۸۱: ۲۳). استفاده معزی از چنین نمادی در دیوان شعرش می‌تواند بیانگر تعلق خاطر او و سلاطین سلجوقی به ایران باستان و نمادهای آن باشد. چنانچه وی در تشبیه ممدوحش سنجر به اسفندیار می‌نویسد:

اسفندیار نیز کجا شد که بی عدیل سیمرغ و ازدها ره هفتخوان گرفت

(معزی: ۸۵)

و یا در وصفی اغراق‌گونه از ملک‌شاه می‌آورد:

در قلعه بود خصمت سیمرغ وار پنهان پیش تو آمد آخر گنجشک وار پیدا

(معزی: ۲۱)

و نیز در مدح وزیر ابوالقاسم درگزینی اشاره دارد که:

هر چند شاه و خسرو مرغان بود عقاب سیمرغ را گرفت نیارد بزیر پسر

(معزی: ۳۰۹)

۷. سرو

درخت «سرو» یکی از اساسی‌ترین نمادهای سنتی است که در باور ایرانیان به معانی زندگی پایان‌ناپذیر، نماد جاودانگی، جایگاه الهی، منبع باروری، نماد دانش و حیات جاودانی مورد پذیرش بوده است. (سرلو، ۱۳۸۹: ۴۷۸؛ هال، ۱۳۸۹: ۲۸۵) لذا بی‌علت نیست که شاعر دربار سلجوقیان به طور مکرر از این درخت و در وصف سلاطین و بزرگان حکومت سلجوقی از آن سود می‌جوید. وی آنان را از نظر بزرگی و عظمت به این درخت باستانی تشبیه می‌کند؛ چنانچه خطاب به ملک‌شاه می‌گوید:

به جویبار شوم پیش سرو سجده برم اگر چو قامت او سرو جویبار بود

(معزی: ۱۴۶)

معزی در جای دیگری از دیوانش ویژگیهای درخت سرو را برمی شمارد و آن گاه مقام سلاطین سلجوقی را معادل هر کدام از این ویژگی‌ها و خصوصیت می‌داند و آن را زیننده و شایسته این سلاطین می‌داند. ابیات زیر در مدح سلطان ملکشاهمؤید این مطلب می‌باشد:

سروند و لیکن همچون بدر منیرند ماهد و لیکن همه چون سرو روانند
پدرام تر و خوبتر از سرو بهارند بی شرم تر و شوخ تر از باد خزانند
بیرون شد از سرای چو سرو روان به باغ وان رخت بسته بر سر سرو روان نهاد

(معزی: ۱۸۶)

شاعر مذکور علاوه بر استعمال این واژه‌ها جهت سلاطین سلجوقی و با توجه به اینکه در اندیشه ایرانشهری وزارت یکی از پایه‌های اساسی کشورداری و دارای اهمیتی بسزا و شایسته است، در مدح وزرای این حکومت نیز از چنین نمادهای معناداری استفاده می‌کند. همانگونه که در مدح محمد بن سلیمان کاشغر- وزیر سلطان سنجر- می‌گوید:

از او بوستان شود موبک که او سروست موبک را وزو گردون شود ایوان که او ماهیست ایوان

را

(معزی: ۲۵)

وی در خصوص وزرای دیگر سنجر نیز از چنین نمادهایی سود می‌برد:

به سرو برشه دارد ز مشک تافته خم به تیر آخته دارد ز شیر تافته تباب

(معزی: ۵۵)

یکی مبارک سروست باغ دولت را که صدر ملک و بساط وزارتش چمنست

(معزی: ۸۳)

۸. گلها

در همه فرهنگها و در دورانهای مختلف، گلها نقش خاصی در زندگی مردم بازی کرده و می‌کنند. در دوران کهن ایران و جهان، بعضی از گلها نه تنها به مثابه پیکر مادی بعضی از خدایان مجسم، بلکه سمبل زندگی جدید و استعداد بالقوه تلقی می‌شدند. (میت فورد، ۱۳۸۸: ۵۴)

مطالعه و بررسی دیوان اشعار معزی نشان می‌دهد که استفاده از گلهایی که از دیرباز به عنوان نمادی شاهانه قلمداد می‌شدند، خواسته و ناخواسته تداعی گر باستان گرایی در اذهان عمومی بودند. به طور نمونه ما با گل پر مفهومی چون «نیلوفر» رو به رو هستیم که در باور ایرانیان، مهمترین نماد باستانی، سمبل خلقت و نیز اخلاص است (همان: ۵۶). نیلوفر مظهر روشنگریها، آفرینش (تولد الهی)، باروری، تجدید حیات و بی مرگی و کمال زیبایی، نماد کمال و نماد انسان فوق العاده به شمار می‌رود. (کوپر، ۱۳۸۶: ۳۷۰) چنانچه شاعر خطاب به تاج الدین خاتون-مادر سنجر و محمد- و در مقام تشبیه، از این گل باستانی سود می‌برد:

تا چهارم کشور از خیرات تو معمور شد اختیار جمله عالم چهارم کشورست
از طرب روی نکوخواهانت چون لاله است و گل وز شکنجه روی بدخواهانت چون نیلوفر است

(معزی: ۱۰۰)

«سنبل» به عنوان نماد دوران‌اندیشی و آرامش فکری، گل باستانی و در عین حال نماد دیگری است که امیرالشعراى دربار سلجوقى در وصف سلاطینى چون ملک‌شاه و وزرایى چون خواجه مؤید الملک بن خواجه نظام الملک از آن استفاده می‌کند. (همان: ۲۰۶). چنانچه در مدح ملک‌شاه آورده است:

صد سنبله از سنبل بر لاله نگارند سی کوبه از کوب بر ماه نشانند

(معزی: ۱۷۸)

و نیز در مدح خواجه مؤید الملک بن خواجه نظام الملک:

از گل همی نگارم سنبل بر آورد هرگز گلی که دید که سنبل بر آورد
برگل هرآنچه آورد از سنبل آن نگار نغز آورد چو خویشتن و دلبر آورد

(معزی: ۱۸۱)

«سوسن» گل باستانی دیگری است که معانی بلندی دارد. مظهر کیهان است و هستی از آنشأت می‌گیرد. (کوپر، ۱۳۸۶: ۳۷۰) و شاعر به زیبایی از این جنبه و نماد برای ستایش ولی نعمت خود سنجر بهره می‌برد:

آفتاب اندر شرف شد بر جهان فرمانروا کرد دیگرگون زمین و کرد دیگر سان هوا
خشم سوسن گشت ترس چشم اوزان شد دژم عاشق گل شد بنفشه پشت اوزان شد دو تا

(معزی: ۲۸)

نتیجه

مطالعه و بررسی در دیوان معزی ما را به این نتیجه و در گام نخستین می‌رساند که باستان‌گرایی و پرداخت تمجید گونه نسبت به دوره باستانی ایران و مظاهر و نمادهای آن از مشخصه‌های اصلی اشعار او می‌باشد. در مقوله دیگر و در خصوص دلایل و زمینه‌های این نگرش نیز می‌توان به علائق شخصی و هویتی شاعر و البته در عامل مهم دیگر یعنی لزوم انعکاس دیدگاه‌های حکومت سلجوقی و با توجه به نیازها و ضرورت‌های آن اشاره کرد. در هر صورت پیوند ناگسستنی شاعر با دربار در تمام تاریخ ایران موجب گردید تا عنصر شعر همواره به عنوان ابزاری در جهت تبلیغ حکومت و سیاست‌های آن مبدل شود. سلجوقیان نیز بنا به دلایل مختلف و با توجه به چالش‌های مشروعیتی نیاز مبرمی به تبلیغ باستان‌گرایی و آن هم از طریق زبان و ادب نافذ فارسی داشتند. در این راستا امیرالشعراى دربار سلجوقی از جلوه‌های متعدد باستانی، از قبیل: فره ایزدی، شبیه‌سازی سلاطین سلجوقی با سلاطین مشهور باستانی ایران، پرداخت به داستان‌های کهن ایرانی، احیای نمادها و سمبل‌های پر مفهوم سیاسی باستان و... در جهت تبلیغ باستان‌گرایی و در نتیجه کسب مشروعیت برای حکومت ولی نعمتان ترک سلجوقی خود سود جسته است.

پی‌نوشتها

- ۱- برخی از منابع بر این باورند که معزی لقب خود را از لقب سنجر (معزالدین) گرفته است. ر.ک: حلمی، ۱۳۸۳: (۲۳۳)
- ۲- البته منتقدان از تباه شدن زندگی معزی در دربار سلجوقیان و به خواری کشیدن خود و زبان و ادب شیرین فارسی با وصف هر کس و ناکس به وسیله او و از تکدی‌گری اش در نزد ظالمان زمان سخن می‌گویند- ر.ک: (وزین پور، ۱۳۷۴: ۳۳۵، ۴۴۰؛ رجبی، ۱۳۸۷: ۳۱۴-۳۱۵)
- ۳- ظاهراً این تاثیر پذیری به حدی بوده است که شعرای مشهوری چون انوری، معزی را به سرقت دیوان شعر عنصری و فرخی متهم ساختند: کس دائم از اکابر گردن‌کشان نظم کو را صریح خون دو دیوان به گردن است (انوری، ۱۳۳۷: ۵۵)
- ۴- البته معزی در ادامه فردوسی را به دروغ پردازی و افسانه سازی متهم می‌کند و نوشته های خود را برتر از نوشته های او می‌داند:

<p>من عجب دارم ز فردوسی که تا چندان دروغ درقیامت روستم گـویـد که من خصم توام گرچه از روستم گفتست بسیاری دروغ ما همی از زنده گویم او همی از مرده گفت</p>	<p>از کجا آورد و بیهوده گفت آن سـمـر تا چرا بر من دروغ محض بستنی سر بسر گفته ی ما راستست از پادشاه نامـسـور آن ما یکسر عیانست آن او یکسر خـسـر</p>
---	--

(معزی: ۲۶۱)
- ۵- لازم به ذکر است که سیاست جعل نسب و انتساب به چهرهای اسطوره ای تاریخ ایران نیز یکی دیگر از اقدامات آنان در راستای کسب مشروعیت ملی بود- در این خصوص ر.ک: (امامعلی شعبانی-علی زارعی، نسب و نسب سازی در سده های میانه تاریخ ایران؛ دلایل و زمینه ها، فصل نامه مطالعات تاریخ فرهنگی، ش ۱۴، زمستان ۱۳۹۱)
- ۶- البته معزی خلفای بنی عباس را نیز صاحب «فره ایزدی» می‌داند:

زمشرق تا حد مشرق شناسد هر که دین دارد که دین رونق بتأیید امیرالمؤمنین دارد
... جهان از فتنه و بدعت بفر او امان یابد که فر اوست چون پری کجا روح الامین دارد

(معزی: ۱۷۲، ۱۷۱)
- ۷- شاید هم معزی سعی دارد به سلاطین ترک نژاد سلجوقی که خود به خوبی واقف است که ایرانی نیستند، بفهماند که اگر سنت شاهان باستانی ایران را پاس بدارند، فر و تأیید ایزدی می‌تواند شامل حال آنان شود. بنا بر این بی‌علت نیست که به مقوله «عدل» که از ویژگی های سلطنت در ایران باستان و لوازم و ضروریات برخوردار از «فر» در اندیشه سیاسی ایران است، تأکید فراوان دارد.
- ۸- احتمالاً با توجه به شرایطی که از نظر سیاسی و اجتماعی در آن دوران-به ویژه در دوره سنجر-حاکم بوده، شاعر دربار سلجوقی تمام هنر خود را در جهت تکوین و تقویت مشروعیت آنان به کار بست. چالش و ستیز سلجوقیانی چون سنجر با کانون مشروعیت بخشی مذهبی در جهان اسلام-یعنی دستگاه خلافت عباسی- و نیاز مبرم این حکومت به مشروعیت سازی سیاسی- ملی را نیز نایستی در این امر بی‌تاثیر دانست.
- ۹- البته شاید از اشعار معزی بتوان چنین استنباط نمود که اگر شاهی دارای رذایل اخلاقی باشد و یا حکومت غیرعادلانه داشته باشد، فره ایزدی از او دور خواهد شد. چون پادشاه حاکمیت خود را از خدا گرفته است و اگر از عدالت دوری کند، تأیید الهی از وی گسیخته خواهد شد. در واقع این همان اندیشه ایران باستان است که معتقد است فره ممکن است از یک فرد با از بین رفتن ویژگیها و شرایط بگریزد؛ همانطور که از شاهان اهریمنی گریخت. همچنین امکان دسترسی همگان به این فر وجود دارد، اما دارنده آن ممکن است به واسطه شکست آن را از دست

- بدهد و یا به مناسبت پیروزی و موفقیت بر قدرت آن بیفزاید- ر.ک: (ژاله آموزگار، فره این نیروی جادویی و آسمانی؛ محمد جواد مشکور، مقام شاه در ایران باستان)
- ۱۰- البته شاعر با برداشتی سلجوقی گرایانه و در راستای رضایتمندی ولی نعمتان سلجوقی خود و در راستای تبلیغ شهرت و عظمت برای آنان- آن هم با زبان برنده شعر- رشادت و شجاعت داستان اسکندر و دارا را در مقابل دلیری ها و کشورگشاییهای سلطان ملکشاه منسوخ می داند- ر.ک: (معزی: ۲۲)
- ۱۱- از معزی به عنوان سرآمد شاعران مداح دوره سلجوقی یاد می شود. راز و رمز این عنوان در آن است که او حدود ۱۱۰ تن از پادشاهان، امیران و حکام بزرگ سلجوقی را مدح گفته است. به طور مثال مدح ملکشاه در ۱۳۰ قصیده و در ۳۴۳ بیت، سنجر در ۷۴ قصیده و در ۲۶۰۵ بیت، برکیارق در ۸ قصیده و.. (اوزین پور، ۱۳۷۴: ۳۳۳-۳۳۵)
- ۱۲- در ادبیات فارسی «مهر» در مفهوم عهد و پیمان، محبت و خورشید آمده است- (گلپایگانی، ۱۳۷۶: ۱۵۵)

منابع

- آموزگار، ژاله. (۱۳۷۴). «فره، این نیروی جادویی و آسمانی»، مجله کلک، ش ۶۸-۷۰.
- اسماعیل پور، ابوالقاسم (۱۳۷۷). «اسطوره بیان نمادین»، تهران: سروش.
- اقبال آشتیانی، عباس. (۱۳۸۴). «وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی»، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- ابروس میت فورد، میراند. (۱۳۸۸). «فرهنگ مصور نمادها و نشانه ها در جهان»، ترجمه ابوالقاسم دادور- زهرا تاران، تهران: دانشگاه الزهرا.
- انوری، علی بن اوحدالدین محمد (۱۳۳۷). «دیوان انوری»، به اهتمام سعید نفیسی، تهران: بی نا.
- براون، ادوارد (۱۳۶۷). «تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی»، ج ۲، ترجمه فتح الله مجتبیایی و غلامحسین صدری افشار، تهران: مروارید.
- جعفری، محسن (۱۳۹۱). «نوروز در ادبیات منظوم عصر سلجوقی»، چکیده مقالات همایش بین المللی سلجوقیان، تهران: انجمن ایرانی تاریخ.
- حلمی، احمد کمال الدین (۱۳۸۳). «دولت سلجوقیان»، ترجمه عبدالله ناصری طاهری، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- راوندی، مرتضی (۱۳۸۲). «تاریخ اجتماعی ایران»، ج ۸، تهران: نگاه، چاپ دوم.
- رجایی، فرهنگ (۱۳۷۲). «تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان»، تهران: قومس.
- رجبی، پرویز (۱۳۸۷). «سده های گمشده (آشتی با تاریخ سلجوقیان)»، ج ۴، تهران: پژوهشگاه کیوان.
- رستگار، نصرت الله (۱۳۸۴). «مشروعیت حکومت از دیدگاه فردوسی»، آیین میراث، سال سوم، شماره دوم، تابستان.
- سرخوش کرتیس، وستا (۱۳۸۱). «اسطوره های ایرانی»، ترجمه عباس مخبر، تهران: مرکز، چاپ سوم.
- سودآور، ابوالعلا. (۱۳۸۳). «فره ایزدی در پادشاهی ایران باستان»، تهران: میرک.
- سرلو، خوان ادوارد. (۱۳۸۹). «فرهنگ نمادها»، ترجمه مهرانگیز اوحدی، تهران: دستان.

- شعبانی، رضا. (۱۳۸۶). «مبانی تاریخ اجتماعی ایران»، تهران: قومس، چاپ هفتم.
- صفا، ذبیح الله. (۱۳۶۳). «تاریخ ادبیات در ایران»، ج ۲، تهران: فردوسی.
- طباطبایی، جواد. (۱۳۷۵). «خواجه نظام الملک»، تهران: طرح نو.
- عرب گلپایگانی، عصمت. (۱۳۷۶). «اساطیر ایران باستان»، تهران: هیرمند.
- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۱۸). «سخن و سخنوران»، ج ۱، تهران: بی نا.
- فره وشی، بهرام. «جهان فروری»، تهران: دانشگاه تهران.
- قزوینی، محمد. (۱۳۳۲). «بیست مقاله»، ج ۱، تهران: بی نا.
- کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۸۱). «تضاد دولت و ملت»، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نی.
- کوپر، جی. سی. (۱۳۸۶). «فرهنگ مصور نمادهای سنتی»، ترجمه ملیحه کرباسیان، تهران: نشر نو، چاپ دوم.
- معزی، ابو عبدالله محمد. (۱۳۶۲). «کلیات دیوان معزی»، مقدمه و تصحیح ناصر هیری، تهران: مرزبان.
- وزین پور، نادر. (۱۳۷۴). «داغ ننگ بر سیمای ادب فارسی»، تهران: مدح.
- هال، جیمز. (۱۳۸۹). «فرهنگ نگاره ای نمادها در هنر شرق و غرب»، ترجمه رقیه بهزادی، تهران: فرهنگ معاصر، چاپ چهارم.